

اسارت اهل بیت(ع) و جاودانگی عاشورا

ایام اسارت اهل بیت^(ع)، از مقاطع حساس و تأثیرگذار تاریخ اسلام است، رویدادی که هرچند در نگاه نخست، تصویری از رنج و مصیبت به ذهن متبادر می‌کند، در عمق خود، فلسفه‌ای عمیق و انقلابی را نهفته دارد. اسارت خاندان پیامبر^(ص) نه یک حادثه تحمیلی و اتفاقی، بلکه جریانی هدمفند و الهی بود که برای تداوم پیام عاشورا و نهادینه شدن اندیشه انقلابی امام حسین^(ع) در دل تاریخ، طراحی شده بود. این اسارت، به همان اندازه که شهادت در کربلا اهمیت دارد، جایگاه والایی در فرهنگ دینی ما یافته است؛ زیرا خون شهدای کربلا با جریان اسارت اهل بیت^(ع) جاودانه شد و به گوش جهانیان رسید. این جریان، نه تنها یک تراژدی تاریخی نیست، بلکه بستری بود برای انتقال پیام حق و حقیقت به نسل ها و عصرهای مختلف.

دشمنان اسلام، به ویژه یزیدیان، از همان آغاز با برنامه ریزی دقیق، اسارت اهل بیت^(ع) را به ابزاری برای تحقیر تبار نبوی و شکستن عظمت پیامبر^(ص) در چشم مردم تبدیل کردند. عمر سعد، پس از شهادت امام حسین^(ع)، فرماندهان خود را گرد آورد و تأکید کرد که نباید با اسرای کربلا همچون دیگر اسرا برخورد شود. او به صراحت اعلام کرد که اینان خاندان پیامبرند و باید از اسارت آنان برای اهدافی خاص بهره برداری شود.

یکی از این اهداف، تحقیر و خوار کردن تبار نبوی بود؛ دشمن می خواست با تحقیر زنان و کودکان خاندان پیامبر^(ص)، عظمت و شکوه ایشان را در نظر مردم فروبریزد و این گونه، جایگاه والای پیامبر^(ص) را در دل ها کم رنگ کند. هدف دیگر، ایجاد رعب و وحشت درمیان مخالفان حکومت بود. یزیدیان می خواستند با نمایش اسارت همراه با شکنجه و تحقیر، عبرتی برای هر کسی که به فکر قیام علیه حکومت می افتد، بسازند و این گونه، هرگونه جرقه مقاومت را در نطفه خفه کنند.

برای دستیابی به این اهداف شوم، دشمن از هیچ ظلمی فروگذار نکرد. اسرا را از آب و غذا محروم کردند تا دربرابر دیگران به التماس بیفتند و چهره‌ای حقیر از آنان به نمایش بگذارند. آنان را در معرض بادهای داغ کویر و ماسه های سوزان شام و عراق قرار دادند؛ تا جایی که چهره کودکان اهل بیت^(ع) از شدت گرما و سختی راه، سوخته و متأثر شد. این رنج ها، بخشی از برنامه ریزی دشمن برای خرد کردن روحیه خاندان پیامبر^(ص) و نمایش ضعف و ناتوانی آنان بود. اما آنچه دشمن از آن غافل بود، اراده الهی و برنامه ریزی هوشمندانه اهل بیت^(ع) در برابر این ظلم ها بود. یزیدیان نمی دانستند که این اسارت، نه تنها به تحقیر اهل بیت^(ع) منجر نخواهد شد، بلکه به بستری برای افشای چهره واقعی ظالمان و جاودانگی پیام عاشورا تبدیل خواهد شد.

اهل بیت^(ع) نیز در این اسارت، انفعالی عمل نکردند. آنان با هدفی روشن و الهی، این مسیر را پیمودند و از اسارت به عنوان بستری برای انتقال پیام عاشورا بهره گرفتند. در شرایطی که ذهن مردم آن زمان به تحلیل های استدلالی پاسخ نمی داد، اهل بیت^(ع) از راه احساس و عاطفه وارد شدند و اندیشه انقلابی امام حسین^(ع) را در جان مردم جای دادند. بانوان خاندان امام حسین^(ع)، به ویژه حضرت زینب^(ص)، ام کلثوم^(ص)، حضرت سکینه^(ص) و فاطمه بنت الحسین^(ص)، با زبان عاطفه و احساس، دل های مردم را تحت تأثیر قرار دادند. زن، به عنوان کانون نفوذ در عواطف، در این مسیر نقش بی بدیلی ایفا کرد و خطبه های آتشین و تأثیرگذار این بانوان، مؤثرترین راه برای رساندن پیام عاشورا به گوش مردم شد. این بانوان، با سخنان خود نه تنها دل ها را به درد آوردند، بلکه بذر پیداری و مقاومت را در جان ها کاشتند.

در تمام مسیر اسارت، از کربلا تا شام، خطبه های این بانوان بود که ورق تاریخ را برگرداند. حضرت زینب^(ص) در خطابه ای تاریخی در برابر یزید، با صلابت و اقتدار فرمود: «یزید! تو کوچک تر و حقیرتر از آنی که در چشم ما اعتباری داشته باشی». این سخن، نه تنها یزید و حکومتش را تحقیر کرد، بلکه قدرت پوشالی امویان را زیرسؤال برد و نشان داد که اهل بیت^(ع) حتی در اسارت نیز از موضع عزت و اقتدار سخن می گویند. آنان با هر کلام و رفتار خود، نشان دادند که اسارت، نه نشانه ضعف، بلکه فرصتی برای نمایش عظمت و استقامت است.

برگرفته از خطبه های نمازجمعه مشهد
تنظیم: حجت الاسلام والمسلمین حسین ابراهیمی

اشارت

خون حسین(ع)، بهای هدایت آیندگان

محمودادعلیپور انگار از ازل، این تقدیر حتمی نوشته شده بود و همگان می دانستند به ویژه رسول خدا که اشرف مخلوقات است و حافظ اسرار الهی؛ و در این داستان می فهمیم بخش مهم دیگری از فلسفه قیام عاشورای حسینی را و دلیل «جراغ هدایت» و «کشتی نجات» نامیدن ایشان را.

در آن شب آرام، جبرئیل امین با چهره ای اندوهگین بر رسول خدا نازل شد. پیامبر^(ص) که متوجه تغییری در حالت فرشته شده بودند، پرسیدند: «ای جبرئیل! چه امر ناگواری تو را چنین محزون ساخته است؟» جبرئیل با صدایی لرزان پاسخ داد: «ای حبیب خدا! پروردگار مرا فرستاده است تا تو را به دیداری دردناک ببرم.»

پیامبر^(ص) که نگران شده بودند، فرمودند: «دیدار با چه کسی؟» جبرئیل دستش را به سوی آسمان گشود و گفت: «خودت خواهی دید.» ناگهان صحنه تغییر کرد. پیامبر^(ص) خود را در سرزمینی خشک و بی آب و علف یافتند؛ زمینی سوزان که آفتاب بی رحم بر آن می تابید. در میان آن بیابان، جوانی خوش سیما با چهره ای شبیه خود پیامبر^(ص) ایستاده بود. پیامبر^(ص) فریاد زدند: «حسین! پسر من!» اما گویی صدایشان به گوش کسی نمی رسید.

جبرئیل با چشمانی پر از اشک گفت: «این سرزمین، کربلاست. و این روز، روز عاشورای سال ۶۱ هجری.» پیامبر^(ص) با وحشت دیدند که چگونه لشکری بی رحم، آن نور دیده عزیز را محاصره کرده اند. دیدند که چگونه تشنه لب، به سوی فرات می نگرند اما راه بر او بسته می شود. ناگهان صحنه به اوج خود رسید. پیامبر^(ص) مشا هده کردند که چگونه بدن مطهر حسین^(ع) از نیزه ها و شمشیرها زخمی می شود. دیدند که چگونه آن سر مبارک از بدن جدا می شود. صدای گریه پیامبر^(ص) در آسمان پیچید: «وای! وای بر امتی که فرزندم را چنین به شهادت می رسانند!»

جبرئیل دستش را بر شانه پیامبر^(ص) گذاشت و گفت: «خداوند می فرماید: ای پیامبر من! غمگین مباش. به درستی که من او را سرور شهیدان قرار داده ام و خونش را محور هدایت بندگانت تا قیامت خواهم ساخت.» پیامبر^(ص) پرسیدند: «چرا باید این اتفاق بیفتد؟» جبرئیل پاسخ داد: «تا حق هرگز فراموش نشود، تا مردم بدانند که در مقابل ستم باید ایستاد، حتی اگر بهایش جان باشد.» در آن روز، پیامبر^(ص) بارها حسین^(ع) را در آغوش گرفتند و بوسیدند. هر بوسه ای گویی وداعی بود با آن نور دیده. و هر اشکی، حکایتی از عشقی بی نهایت و دردی بی پایان.

منابع:

- لہوف، سیدبن طاووس
- بحارالانوار، علامه مجلسی
- مقتل الحسین، خوارزمی

شکر

شاهرام NEWS IR
۲۲ شهریور ۱۴۰۲
شماره: ۳۵۲

۱۴



مهر

آشنایی با نشانه های نفاق در قرآن که برای امروز ما آموزنده است

منافق در جنگ با خدا و خلق خدا

حمیده ذاکری یکی از مسائل مهمی که قرآن کریم در آموزه های خود به آن پرداخته است، نفاق و منافقان است؛ واژه ای که اهمیت آن زمانی مطرح شد که پیامبر اکرم^(ص) به مدینه هجرت کرده و پس از پیروزی بر مشرکان به دنبال پایه گذاری دین اسلام بود. در این دوره، افرادی بودند که با توجه به پیروزی های مسلمانان، شهادت مخالفت علنی با پیامبر^(ص) و دین اسلام را نداشتند و با پذیرش ظاهری دین در خفا، دشمنی خود را ادامه می دادند. در این دوره است که قرآن در آیات متعددی به معرفی چهره منافقان و شیوه های مخربشان می پردازد تا به مسلمانان در این زمینه هشدار بدهد؛ آموزه هایی که امروز هم برای ما آموزنده و راهگشاست.

گزارش

آنان که دروغ می گویند

سوره منافقون همان طور که از نامش پیداست، با مسلمانان از منافقان سخن می گوید و رفتار و اوصاف آنان را شرح می دهد. این سوره به پیامبر^(ص) درباره خطر منافقان هشدار می دهد و مؤمنان را به انفاق در راه خدا و دوری از نفاق توصیه می کند. با خواندن آیات این سوره، می توانیم به برخی از مهم ترین ویژگی های منافقان دست پیدا کنیم؛ آن چنانکه در نخستین آیه از این سوره می خوانیم: «چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اوئی و خدا گواهی می دهد که یقینا منافقان دروغ گویند.» در اینجا قرآن به برجسته ترین ویژگی نفاق که همان تفاوت ظاهر با باطن است، اشاره می کند و سپس دروغگویی آنان را مطرح می سازد.

از شناخت حق محروم شده اند

منافقان درکنار ادعای دروغین ایمان به خدا و رسولش، مرتکب سوگند دروغ نیز می شوند و این گونه مردم را از راه حق و حقیقت دور می کنند؛ آن چنان که در آیه دوم سوره منافقون می خوانیم: «سوگندهایشان را [برای شناخته نشدن نفاقشان] سیر گرفته، درنتیجه [مردم را] از راه خدا بازداشته اند...» آن ها هم مانع مردم بر راه حق هستند و هم خودشان از شناخت حق، محروم می شوند، محرومیتی که به فرموده آیات قرآن، به دلیل این است که با حقیقت ایمان آشنا شده اند و سپس آن را رها کرده اند. این عمل باعث می شود که بر دل هایشان مهر بخورد و از شناخت حق عاجز شوند؛ «این به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان آوردند، سپس کافر شدند. درنتیجه بر دل هایشان مهر زده شد، به این علت [حقایق را] نمی فهمند، (آیه ۳، سوره منافقون)

هم عیب جویند، هم متکبر

از دیگر نشانه های نفاق که قرآن درباره آن هشدار می دهد، تکبر است. «و چون به آنان گویند: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را برمی گردانند و آنان را می بینی که متکبرانه [از حق،] روی می گردانند» (آیه ۵، سوره منافقون). منافقان نه تنها متکبر هستند که مؤمنان را مورد تمسخر قرار می دهند. به گفته قرآن، منافقان از خیر دوری می کنند و در آن کاهل هستند، آن چنان که به انفاق نمی پردازند و مؤمنان را که در راه تلاش می کنند، مورد استهزا قرار می دهند. «انان که در رابطه با صدقات از مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجبه]شان از روی رضاورغبت [صدقه [مستحبی] می پردازند، عیب جویی می کنند، و کسانی را که جز به اندازه قدرتشان [ثروت و مالی] نمی یابند [تا صدقه دهند] مسخره می کنند؛ خدا هم کیفر مسخره آنان را خواهد داد و برای آنان عذابی دردناک خواهد بود.» (سوره توبه، آیه ۷۹)

در امر خیر گند هستند

این کندی در امر خیر و دوری از انفاق، یکی از نشانه های برجسته منافقان است؛ آن چنان که رهبر معظم انقلاب در تفسیر آیه ۶۷ سوره توبه می فرمایند: «چند آیه در قرآن هست که می فهماند به ما که انفاق نکردن در راه خدا و خشک دستی در راه های خیر، علامت نفاق است، نفاق که شاخ و دم ندارد. آن کسانی که ادعای ایمان می کنند و اگر به آن ها بگویید بی ایمان، بدشان می آید اما حاضر نیستند یک ریال از مال خودشان را در راه خدا خرج بکنند و حاضر نیستند بخش متناسبی از مال را در راه خدا بدهند، این ها با الان منافقتد یا خوف نفاق درباره شان هست که یک جا در علائم منافقین می فرماید: «مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آن ها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند و دست هایشان را [از انفاق و بخشش] می بندند، خدا را فراموش کردند و خدا [نیز] آن ها را فراموش کرد» (و رحمتش را از آن ها قطع نمود)، به یقین، منافقان همان فاسقان اند!»

نه با خدایند، نه با خلق خدا

در آیه ۵۴ سوره توبه، منافقین این گونه معرفی شده اند: آن ها نماز را به جای نمی آورند، مگر از روی کسالت و باناراحتی و سنگینی، درحقیقت فرد منافق هم در ارتباطش با خالق دچار اشکال و ایراد است و وظیفه خود را در برابر خدا و رسولش به درستی انجام نمی دهد و هم در ارتباط با مردم درست رفتار نکرده، وظیفه اش را در برابر هم نواعش ادا نمی کند. فردی که درگیر نفاق است، نه تنها درباره ایمان خود دروغ می گوید و هر لحظه به رنگی درمی آید، بلکه با رفتارتر گذاشته و به خدا و رسولش نیز نسبت دروغ می دهد تا دل های مؤمنان را سست کند. آن چنان که در سوره احزاب، آیه ۱۲ می خوانیم: «و نیز در آن هنگام منافقان و آنان که در دل هاشان مرض [شک و ریب] بود، [با یکدیگر] می گفتند: آن وعده [فتح و نصرتی] که خدا و رسول به ما دادند، غرور و فریبی بیش نبود.»

روشنا

امام صادق^(ع) فرمودند: هر فردی در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه ای در بهشت، بنا می کند. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۷)

او نجات پیدا نکرد

و برباطل خودش پافشاری کرد و دچار عذاب شد. یکی هم مثل همسر لوط در خانه پیامبر بود، ولی با مردم گمراه، نه اینکه سخن پیامبر تأثیر ندارد، خیر! ولی همه ماجرا نیست. باید انسان انتخاب کند. باید قبل از اینکه در هوای نفسش غرق شود، دست را به دست فرستاده خدا بدهد، إَلا أَمْرًا تَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَایِبِینَ (حجر، ۶۰) خدا دو مأمور الهی به خانه لوط فرستاد. لوط با تعجب گفت: شما را به جا نمی آورم. همان عذاب بی پرو برگرد را! مراست می گویم.

وَأَنْبِئَاکَ بِالْخَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (حجر، ۶۴) کمی که از شب گذشت، خانواده ات راه ربه بنداز و خودت پشت سرشان راه بیفت. پشت سرتان را هم نگاه نکنید، به جایی بروید که به شما دستور داده می شود. فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقُطْعِ لَیْلِ وَانْعَبْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حِیثُ تُؤْمَرُونَ (حجر، ۶۵) بالاخره، به لوط آن خبر تکان دهنده را رساندیم؛ وقتی سحر، همه آن ها ریشه کن می شوند! وَفَضَّلْنَا إِلَیْهِ ذَٰلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّضْجِینَ (حجر، ۶۶).

قصه قرآنی لوط۳